

در نزد پاره از اقوام پیشین کردونه جنکی
 واسببان آن کردونه‌ها بود که بدانها ورزش
 می نمودند . و مراد ایشان ازان کار هنرنمایی
 بود و بس . این بازی در نزد یونانیان معتبر
 و در نزد رومیان قسطنطنیه مرغوب بود .
 حتی در خانها شکل آنها را میکشیدند و با کردونه
 ها این هنر را مینمودند و هنوز هم اثر این
 عادت در ایتالیا باقی است . چنانچه دکی معین
 مینماید و برای وصول بدان دک کردونه تازی
 می کنند و بمشقت تمام خود را بدان دک میرسانند .
 از مللی که با سب تازی رغبت تمام دارند
 یکی هم انگلیزاند . میدان اسب تازی ایشان
 در شهر (نومرکه) مشهور است . هر سال
 اسبان معلم و مرتاض در اینجا جمع می آورند و اسب
 تازی میکنند و هم شاید بر سر رهان و کرو باشد .
 اسب انگلیزی بعد از اسب تازی در دو مشهور
 است . چابکسواران خاصه می پرورند و درختهای
 سبک بدیشان می پوشانند . اگر چه چابکسواری
 بدانگونه از ریاضات مضره است اما گاهی
 بیفایده نیست . سواره و پادهای بسیار
 از هر سو بتماشای اسب تازی می آیند . دیههای

حوالی و اطراف از تماشاگران مملو میشود .
 بازار داد و ستد کرم شده مردم مبالغی عظیم
 میاندوزند پاره را هم ضررهای عظیم میرسد
 دزدی و جیب‌بری و ناهمواریهای دیگر بسیار
 در آن ازدحام واقع میشود . اسب پیش‌تاز
 پیش‌رس را مدح میکنند و جایزه و تحفه‌ها تار
 او می‌نمایند تا صاحبش بستاند . با ساز و آهنگ
 آنرا با صطبل بازی کردند . پاره از این روی
 مالی عظیم بدست می‌آورند اگر چه بعضی از سایر
 فرنگان نیز درین باب تقلید انگلیزان برخواستند
 ولی مانند ایشان از پیش نبردند .

اکنون باید دانست که همه این بازیهای
 قدیم از مسارعت و زور ورزی محسوب میشد .
 اما بازیهای دیگر هست بی‌صدا که از مسارعت
 خالی است و اغلب مردم از آنها متلذذ میشوند
 که پاره جایزه و پاره منهی میباشد و در اینجا
 ذکر آنها مناسب نیست . پاره از آن بازیها
 خطرناکست بنوعی که شخص مال و منال خود را
 یکبارگی بر سر آن بازیهای گذارد .
 در زمان قدیم بازی بزرگ بازی نرد بود
 اما درین اوقات بازی ورقی شیوع یافته است

اکثر قار بدان است . این بازی در بیشتر
 از بلاد درمیان کوچک و بزرگ و توانگر
 و درویش متداولست و در فرنگستان و آسیا
 و آمریکا عمومی . پاره کوبند که این بازی
 چون مشتمل بر نکات و مزایاست انسان را مشغول
 میدارد و برای ریاضت ذهن نیز مفید است اما
 اینها حرف است بلکه قاراست و قار بازی
 در نزد عقل و شرع منهی .

اولین مبتدع این بدعت درست معلوم نیست .
 بعضی گویند که اولاً در آسیا اختراع گردیده
 و پس از آن باندلس و ایتالیا رفته از آنجا بسایر
 بلاد افرنج منتشر شده است . از جمله کسانی
 که بازی ورق مولعند (کیا کیاند) همینکه یکی
 از ایشان آلوده آن شد آن قدر پی میکند
 تا همه ما ملک خود را بر سر آن میگذارد .
 این است که حکام در سه ماه که در نزد ایشان
 مبارک و از اشر حرم است این بازی را منع
 نموده اند . در سودان نیز طائفه هستند همین
 درد گرفتار . از جمله بازیهای بی صدا یکی هم
 بازی شطرنج است و آن از بازیهای مشرقیان
 است . درین بازی نوعی فراست و زهت نفس

و عقل است . و چون از بازیهاست که پیش
 از فرنگان در میان هندو یان و ایرانیان متداول
 بوده است نامهای مهرهای آن همه فارسی است .
 و لفظ (ایشیک) که در فرانسسه گویند مفرنس
 لفظ شاه است . اولین مهرها را نام شاه
 و دومین را وزیر است که مصاحب شاه است
 و آنرا بفرنگی ملکه ازان گفته اند که زن
 پادشاه فرنگان نیز مصاحب شاه است . و مهره
 سیم را که بفارسی قیل گویند فرنگان دیوانه
 نامند . و چون بازی شطرنج نه بمصادفد بلکه
 بدقت عقل منوط است در میان او و بازی نزد
 وقار و ورق فرق بسیار است . و شاید بسبب
 همین است که بمقول پاره از علما بازی شطرنج را
 در شرع جواز است و نزد وقار و ورق را نه .
 بازی شطرنج در قرون وسطی از بازیهای
 رومیان بوده است . یکی از حکمای ایشان
 توریه را از حال دنیا گفته است که شاه و سوار
 از یک کیسه بیرون می آیند و در صفحه هر یک
 بازی خود کرده بهره نخود گرفته باریق خود
 بقدر توانائی رفتار می کند . چون از بازی
 فارغ میشوند باز هم به بهمان کیسه میروند .

(فصل دوم در شعر و موسیقی)

هر قومی را که قوهٔ تصور در معانی هست
هر آینه او را در زبان خود شاعر هم هست
ولکن قوت عقل در هر اقلیمی یکسان نیست
بلکه در اقالیم حاره بجهت آسودگی خاطر و عدم
اشتغال آنان با امور عظیمه و کثیره جولان ذهن
در معانی و قدرت آن در اختراع مضامین و بیان
آنها بیشتر و قوی تر است . با اینهمه محقق است
که ذوق شعر و ملکهٔ آن در اقالیم بسیار سرد
اگرچه نزدیک بقطب هم باشد موجود است .
فضل اشعار عربی مشهور است . در زمان
پیش یونانیان را ستایشگران بودی که شهر بشهر
میکشند و انشاء و انشاد اشعار یونانی می نمودند
و گذارش پهلوانان و قهرمانان یونان را برشته
نظم می کشیدند و اکثر اوقات اشعارشان متضمن
افسانها و خرافات جاهلیت ایشان بود . در بلاد
ایتالیا اکنون هم ملکهٔ شعر هست . شاعران
هستند که باهنگ ساز انواع اشعار در حضور
افاضل میسرایند و قطعات و قصائد قصیره
برای ایشان میسازند . و پارهٔ دیگر هستند
که در کوچه و بازار انشاد اشعار می کنند تا

ذکاوت و فطانت و قدرت طبع خود را بر مردم
 اظهار نمایند . و نظم اشعار بدین هنجار خاص
 رومیان نیست بلکه در بلاد اسپانیول هم سالهای
 سال قصائد اسپانیولی که و خاص موافق مذاق
 ایشان بود نظم می نمودند و چکنامها علی الخصوص
 قصهای عرب و عجائب بحر و جادو و احوال
 انسانی و تاریخ قدما حتی تورا و انجیل را هم
 نظم نموده اند . همینکه یکی از این وقایع را
 نظم میکردند با آهنگ چنک و کان می سرودند .
 چون یکی را علاقه به محبوبه پیدا میشد ز پر
 شاهنشین یا غرغه خانه او رفته درد دل و سوز
 عشق خود را با اشعار چنک می نواخت تا بر درد
 و سوز او رحمت آرد و بر حال او بخشاید اما
 بیشتر از در رانده میشدند برای اینکه یا محبوب به
 بدبگری دل داده بود و یا اینکه مایل او نبود
 و شاید رقیب این عاشق آمده او را با حرب
 و ضرب از آنجا میدواند . بهر حال در اشعار
 اسپانیولی سجت و حسن عبارت کباب و لهذا
 عاری از قول طبع اولوالالباب است .

اهراب بادیه نشین و مفر بیان بنظم اشعار
 و اختراع افسانههای خنده خیز مانند حکایات الف

لیله مایلند . و از ایشان پاره بقصه خوانی
 در مجالس و افسانه درائی مشهورند و گذارش
 حکایات و روایات از جمله ترزها تایشان است .
 بجهت اینکه بادیه نشینان و روستائیان اعراب
 روزها را در تاب آفتاب سوزناک و در هوای
 خشک بارنج و تمب میگذرانند . در هنگام شب
 از خنکی هوا استفاده کنان در زیر چادرها
 و در اطراف آتش می نشینند به بریان کردن
 گوشت و پختن قهوه و ساعتی دراز نقل
 قصص و اخبار می پردازند و اینمنی سبب استماع
 و حفظ افسانه مرایشانرا میشود .

در استانبول و شام و از میر و مصر و سایر
 بلاد هنگامه کیران و افسانه خوانان در قهوه
 خانها شبها تقالی می نمایند . درین بلاد در حرم
 سراهای بزرگان نیز زنان هستند مخصوص نقل
 حکایات و روایات از برای زنانی که از خانه بیرون
 رفتن و سایر ترزها ت محروم میباشند . در ممالک
 روسیه پیش ازین بزرگان را تقالی مخصوص
 بود که بر سر بالین خواجه خود می نشست و این
 قدر افسانه میگفت تا او را خواب میربود .
 در بلاد عرب ملکه شعر عمومی است حتی

اینکه پاره‌ها را بجز شعر هنری نیست و کسی
و کاری جز آن ندارد و جمعی هم در سایه اشعار
آن گذران میکنند آنان نیز مشایخ و بزرگان
بلاد را باقصاید مدح میکنند و جوایز و صلوات
می‌گیرند و شاید این اشعار را باصوت رباب بسرایند
• که بجز آن سازی نمیدانند • رباب اعراب
عبارتست از پوست بز که بر کاسه چوبی کشیده
و تازی چند از موی اسب بر آن گذرانیده است •
اهل فارس و هندیان و چینیان نیز بتصنیف
حکایات و اشعار راغبند و بلاغت ایشان
در اشعارشان که بالطبع فصیح است نمودار
میشود • هنود را حکایاتی است با زبان اصلی
خود که اکنون زبان دانشمندان ایشان است •
کا بلیان را که در شمال شرقی بلاد فارسند قوه
نظم شعر هست و ملکه ایشان را در آن باب
اتساعی است • هر واقعه که در نزد ایشان
بظهور میرسد بنظم درمی‌آورند • اشعار
ایشان را بلیغ نمی‌توان گفت بلکه اکثر خنک
و بیزه و مشتمل بر غث و سمین و شتر کر به است •
در بلاد صقلیه و رومیه نیز شعرا شیوعی
است • در بلاد سرب زنان چگونگی امور

خانه خود را که غیر از آن چیزی نمیدانند بنظم
 درمی آورند . در بلاد سودان طائفه ایست
 صکه با اشعار مدح ملوک میکنند و حوادث
 و وقایع را بنظم در میاورند . شاعر بازوان را
 باجلال و زنگها می آراید و گانچه مینوازد
 و اشعاری سخت بامبالغه و اطراء میسراید .
 چنانچه شعراء بلاد افرنج درباره آنان که
 چیزی از مال خود بدیشان می دادند میکردند .
 این گونه شعراء در وقایع و اعیاد و در سایر
 انجمنهای عام حاضر می شوند و احتمالست که
 بواسطه تحریک و تشویق که از اشعار ایشان
 القا میشود قتنه و فساد بر پا میکردند .
 گاهی اشعار خود را باصوت تنبور و مزمار
 و سرناهایی از دندان فیل ساخته میسرایند .
 وهم گاهی باین اشعار رقص مردان و زنان
 نیز افزوده می شود .

در پاره جزایر (سوماترا) نیز سلیقه
 اشعار موجود است . اشعار ایشان قطعات
 و هر قطعه مشتمل است بر چهار بیت که بعبارة
 اخری دو بیتی است . چون مجلس رقصی بر پا
 میکنند مرد وزن در انجا جمع میشوند پسری

قطعه میخواند و دختری باقطعه دیگر جواب می دهد . گاهی این اشعار از روی بسبب وارتهجال است و گاهی از روی رویت و اندیشه و از محفوظات مذخره چه بعضی از ایشان اشعار بسیار از بر دارند ولیکن بجهت باریک و نازک نبودن ذهن و خیال ایشان و بجهت سرعت نظم اشعارشان پاکیزه و دلچسب نیست بلکه متناقض است و از روی ابهام و اغلاق مانند الغزاس است . گویند که غزلیات این قوم نیز عبارت از دو بیت است ولی مشتمل بر معانی رقیق و لطیف .

از جمله گروهی که باشعار دلبستگی دارند یکی هم اهل (فنوا) است . این قوم را شعر و غنا هست اما هواهای غنای ایشان مانند اشعارشان یعنی و عاری از بلاغت است . در بلاد (ایقوس) با زبان قدیمی و اصلی خود اشعار می سرودند و اشعارشان گاهی عالی و خوب و گاهی خنک و نامرغوب می افتاد . بهترین اشعارشان منسوب بشاعری است (اوسیان) نام . اشعار قدیمشان بحدیث و روایت بدیشان میرسد با استنساخ و کتابت نیست .

پیش ازین درجبال (ایقوس) کسانی بودند که مبالغی اشعار از حفظ و از بر میدانستند .
 عموم اهالی انجا از صغار و کبار و مرد و زن
 بجماع اشعار را غب و طالبند و تا کنون هم در میان
 ایشان مغنیان هستند که مردم صحرا نشین
 و روستائی از این قصاید میخوانند . زبان
 قدیمی ایشان ضایع شده اشعارش از میان
 رفته است و اشعاری بالغات حالیه متداوله جای
 آنرا گرفته .

از اشعار بلند و خوش مضامین در جزیره
 (اسلنده) نیز یافت میشود اگر چه طبیعت
 اقلیم انجا سرد است . قدمای شعرای آن
 دیار نیز مانند شعرای (غلوا) و (ژرمن)
 و (ایقوس) بودند . فتوحات و ظفرهای
 پهلوانان و دلوران خود را میستایند و بصورت
 تالیفات مضحک افسانهها برای تسلیت اهل بلاد
 خود میسازند تا طبیعت ایشانرا بدان گونه
 افسانهها مألوف و مأنوس نمایند و عواید بلاد
 شمالیه و خوی ایشانرا بدانان پیاموزند .
 در جزائر (دانیمارک) در محافل و ولیها
 رقص میکنند و بالغه قدیم خود دوبیتی و غیره

(میخوانند)

میخوانند جوانان کشاورزان از پسر
 و دختر در شبهای زمستان بر کرد هم جمع آمده
 پشم میریسند و آن اشعار را فرا میگیرند .
 بیشتر اوقات ختم مجلسشان برقص است و چون
 از آلات موسیقی بجز غنا چیزی نمی دانند آن
 اشعار حفظ کرده را میخوانند و اعتباری باشعاری
 که در زبان جدیدشان ساخته شده است
 نمیگذارند .

در هندوستان طوائفی چند است بالطبع
 مجبول بشر سرائی . از اجمله طائفه ایست
 (شارون) نام که هیچ کسب و هنری ندارند
 بجز اینکه نیکو کاران و هدیه دهندگان را بایشان
 مدح و دعای می کنند . صورت مدح ایشان
 اینکه منم را باوصاف جلیله میستایند خواه
 در واقع متصف بآن اوصاف باشد خواه نباشد .
 چون کسی بر این طائفه احسان میکند همینکه
 ایشان نیز بستودند گویا با آن مکافات نموده اند
 واحسان کنند را برایشان حق و مزیتی
 نمانده است . گوید کسی که يك قدح شراب
 بایشان بدهد نیم ساعت او را مدح می کنند
 چه بهمانسان که بنقد مایلند بمسکرات نیز

مایلند . هم از عادات ایشان است که از حقوق
 دیوانی معفوند و خراج و باجی بر ایشان نیست .
 از هندوان طائفه ایست (بهات) نام که
 شاعرند و برای شعر گفتن و تنجیم و رفع انساب
 کسانی که بایشان عطیه نموده است به بلاد
 هندوستان سفر میکنند و مانند طائفه که ذکر
 شد مدار و معاششان از شعر است ولی بطرز
 دیگر . پاره بخرج قبیله عمر بمدح ایشان بسر
 میزند . پاره دیگر در عروسها و جشنها
 شعر سرائی می کنند . پاره دیگر هم مخصوصند
 بمدح خاندانی و بس و در سفر و حضر با ایشان
 همراهند . این شعرا را هنری دیگر نیز هست
 چنانچه چون کسی مدح کسی خواهد کردن
 و شعر گفتن تواند ایشان از زبان او شعر میسازند
 و در جایزه و عطیه با او شریک میشوند . در میان
 ایشان درین باب تمسکات و سندات داد و ستد
 می شود . اگر در شرایط خلف شود ناظم
 پیری یا کودکی از قبیله یا عیال خود را ذبح
 و اشاعه لعنت بفریم خود می کند و می پندارد
 که این لعن در دودمان فریم جاویدی خواهد
 ماند .

در عصرهای اوسط در بلاد افریج شعر
 درجهٔ علیا داشت و شعرا در سرایهای ملوک
 و امرا اعتباری و احترامی داشتند و بزبان وقت
 خود قصاید و مدایح میسرودند . از آن
 بلاد در فرانسه (پرونس) و در اسپانیول
 (کتالونیا) و در نمسه (سوابه) بود .
 از این بلاد شعرا برخواسته‌اند و برای تناظر
 و تنافس محضرها و مجمعه‌ها داشتند . اگرچه
 شعرای آن وقت معانی تازه اختراع ننموده‌اند
 ولی افسانها و حکایات منظوم و مثنوی بسیار
 ساخته‌اند . چون زبان افریج رونق یافت
 آن معانی را اخذ نموده بالباس دیگر جلوه‌گر
 نمودند و پس از حسن تصرفات بزبان حالی
 خود داخل کردند . اغلب کسانی که ذوق
 شعر دارند بالطبع بموسیقی مایلند چه این دو فن
 توأم‌اند و از زمان قدیم معروف و مشهور .
 گویند که حضرت داود علیه السلام هم شعر
 سرودی و هم ساز نواختی . و گویند که
 بارقت مزامیر خود دل سنکین پادشاهی
 ستمکرا چنان نرم نمود که از سر ستمکاری
 در گذشت . این قضیه شبیه است بحکایت

یونانیان در حق موسیقی نوازی (اورفه) نام که در زمان جاهلیت ایشان مشهور بتصرف در قلوب با ساز بوده است . حتی گویند که شخصی را خواست از جهنم بیرون آورد با ساز خود مالك دوزخ را خوابانید و او را بیرون آورد .

یونانیان از اقوامیند که بالطبع بسیار شایق و راضی موسیقی اند . و پاره از ایشان را ولعی غریب بدین کار است . این طایفه را بن موسیقی اهمتادی بود و از آن نکتہای ادبی استخراج می نمودند و او را از آداب عامه می شمردند و هیچ شعری نمی سرودند که با آهنگ ساز در محضر عام نبود اگر چه مرثیه باشد . و هیچ صاحب ذوق سلیمی نیست که از آواز ساز باهتر از نیاید (بیت) (شتر را جوشور طرب در سر است) (اگر آدمی را نباشد خراست) .

حتی مردمان غیر مہذب و وحشی را نیز آلات و ادوات خاصی است باولوله و غلغله که گوش حضریان را می سنبد چون دنگ و مانند آن .

در بعضی از بلاد هم که از آلات عالی موسیقی مستحضرنند بار اصوات غیر مطربہ را خوش دارند یعنی آلات ایشان نیکو نیست اگر چه

متنوع و متعدد است . عرب و هند و ترك و فرس و چینیان را سازهای کونا کون هست . اهل جاوه را آلات طرب کونا کون و سخت بلند آواز است . کجا کبان را نیز آلات مختلف است که بانثا و آهنکی مانند اذکار می نوازند . در بسیاری از جزائر جنوب در اوائل سفر فرنگان بدانجا آلت طرب بجز از صدقهای که با قوت تمام باد بر آنها میگردند نداشتند . در پاره بلاد غیر حضری مردم جلکی راغب بهی میباشند که در نزد رومیان متداول بوده است و در نگارخانهائی که صورت هوا و رسوم را نقش کرده اند صورت آن مشاهده میشود . اهل (فنلاند) را آلتی است (قندله) نام و روسیان را سازی باتارهای آهنین بسیار بد صدا مانند صدای خود ایشان . ذکر باب اعراب گذشت . مغار بهرا نیز آلتی است مانند او و دختران با آهنک آن نغمه میسرایند . در بلاد (ایفوس) اعظم آلات موسیقی فی انبان است تسلی دل با آهنک او میکنند و اشکرشان را بجز او آلتی نیست . در زمان قدیم مشایخ (ایفوس را فی انبان زن حاصی

بوده است که بعد از مرگ او فرزندانش بارت
جای او را می گرفتند . در تاریخهای ایشان
نام فی انبان زن ثبت و ضبط گردیده است .
اکنون هم در میان کوهستانیان آنجا کسانی است
که درین فن نام بردارند . حتی در شهر
(ایدمبرغ) و غیره بسیار از اوقات اهل ادب
و فضل برای اظهار هنر جمع میشوند و ساز
انجمن ایشان فی انبان است و این انجمن از اعظم
انجمن ساز ایشان .

علم موسیقی در بلاد نمسا و ایتالیا از سایر
بلاد مکملتر است . در بلاد نمسا در رستاقها
نیز درس موسیقی میخوانند و در ایتالیا مجالس
ترانه محضر خاص و عام است .

(فصل سیم در خط و کتابت)

پوشیده نیست که خط در نزد همه ملل
موجود نیست و کسانی که از زمان قدیم نوشتن
دانسته اند لازم نمی آید که وضع آنرا خود
نموده بلکه شاید از اقرب بلاد بخود حروف
و نقوش را استعاره کرده باشند . بهر حال غرض
از کتابت مرایشان را حاصل شده است بخلاف

آنان که هیچ کتابت نداشته‌اند و ندانسته‌اند چه اینان در ابقاء آثار خود از رسوم و علوم و صنایع بسیار ماندگان بجز با حدیث و حفظ عاجز بوده‌اند . پس کنجینه دانش ایشان از بر نمودن گفتار پدران و نیاکان بوده‌است . پس تواریخ و اشعار و اصول عقاید دین و رسوم کیش و آئین را از بر می‌نمودند و از قومی بقومی انتقال مینمود . آنچه مایه اشکال است از بر نمودن و یا از بر خواندن این مطالب است حرف بحرف و چنانچه در واقع است . این است که بیشتر اوقات تحریف و تغییر و کم و زیاد در آنها واقع میشود مگر اینکه در حفظ و تأدیه اعتناء عظیم نمایند . معلوم میشود که پیشینیان تواریخ را بجهت آسانی حفظ نظم مینمودند چرا که نظم را در ذهنها رسوخی زیاده از نثر است علی‌الخصوص که صورت و قایع و گزارش قصیر و کوتاه باشد .

پاره اهل (امریکا) حفظ را بواسطه عقود مختلفه که دلالت بصور و معانی مختلفه میکرد مینمودند و بدلول آن عقود محفوظات خود را یاد آوری میکردند . پاره در مقام سؤال بر آمده‌اند که آیا یونانیان در هنگام

محاصره شهر (ترواده) نوشتن میدانستند و آیا
شاعر مشهور ایشان (او میروس) اشعاری
که متعلق بدان جنگ است بعد از فراغ آن نوشته
است یانه . جواب داده اند که علی الظاهر
در عصر آن شاعر نوشتن میدانستند .
و محقق است که در عصر آن شاعر ومدتی بعد
از آن مداحان اشعار او را که متعلق بدین محاصره
بود در سائر بلاد میخواندند بی آنکه بدون شده
باشد چه (او میروس) شاعر اشعار خود را
اندک اندک و بر حسب مزاج بلادی که از آنجا
میگذشت میگفت و از گروهی بگروهی دیگر
انتقال می پذیرفت بی آنکه نوشته شود تا اینکه رفته
رفته بدانان رسید که نوشته و تدوین نمودند .
و گویند که یونانیان کتابت را از اهل (فیکه)
یعنی شامیان آموختند و از یونانیان برومیان
گذشت . و حروف (لاتینی) در بلادی که
در زیر حکم رومیان بود و در بلاد انگلیز و فلینک
و بلادی که (بولونیا) میامند و در ممالک متحده
امر یکا منتشر گردید . اما روسیان حروف
یونانیان را گرفته تغییر دادند . اهل نمسه
و دایمارک و اسوج کتابت ایشان است ما خود است

از قلمی که بقلم (غوثیق) معروف است این قلم
در قرون وسطی قلم رهبانان بوده است و اکنون
هم هستند کسانی که می دانند .

اکنون باید دانست که همه ملل از راست
بچپ می نویسند مگر فرنگان که از چپ بر راست
مینویسند چنانچه اول کتاب ایشان آخر کتاب
سایر ملل است . و مغولان تاتار از بالا پائین
یعنی عمودی مینویسند . قدماء (اسوج)
را پیش ازین حروفی بود که بجز بچپ
چیزی را نمی شایست چه مرکب بود از خطوط
ناهموار مانند خطوطی که بر سنک و چوب
با آلات درشت کنده میشود و آنکه
حروفشان هم بد و خالی از حروف هجائی بود
که در نزد دیگران معروف است . تا اکنون هم
در جهات شمالی از آن خطها بر سنکها یافت
میشود و مانند است بخطوطی که در اینه ایشان
موجود است و بخطوطی که پیش ازین اهل
اسپانیول بر روی فلزات خود می کنند .
همه این اقوام خطوط خود را بر معادن و اجار
با آلاتی ناهموار حک میکنند این است که
حروف ایشان در وضع مختلف و در نقش و قرائت

سهل و آسان بود . در آثار ویرانه شهر
استخر در ایران اکنون پاره مطالب یافت
میشود که باخط میخ کنده شده است و تا اکنون هم
چنانچه باید حل آنها نشده .

از جمله گروهی که بتهدیب لغت و تعقید
آن مخصوصند چینیان و قدماء قبطند . چینیان را
نصب میباشد نه حروف که از آنها کلمات مرکب
کنند تا دلالت بر معانی کند . پس بقدر
کلمات علامات دارند . و مردمان یگانه را برای
آموختن زبان ایشان دانستن کلمات نه بلکه
دانستن علامات میباشد . اما اکثر ازین
علامات بنوعی مرکب است که باحل آن معنی
اجزای آن دانسته میشود . اما قدماء قبط
قلم ایشان عبارت بود از اشارات و صور .
و باین خط درون و بیرون سرا و کاخ و تابوت
و کور و دیرهای خود را می انباشتند . و چون
این قلم عبارت از اشارات بود پس دانستن آن
موقوف بود بآموختن آن از دانشمندان و بجز
کشیشان هم آن را نمی دانستند و آنان هم
از عامه پنهان می داشتند . چه کتابت عامه را
قلی خاص بود . این است که قلم قدماء مصر

تا اکنون هم معما و مبهم مانده است حتی فرنگان هم . ولی پاره از ایشان بارنجهای بسیار گویا رموز بعضی از آنخطوط را حل نموده اند . اینک باید دانست که اصل درخط این است که بادت باشد و همه مردم خطرا بنوشتن و تحریر بسیارین می رسانند . در زمان پیش فرنگان کتابها را در دیرها می نویساندند و نویسندگان رهبانان بودند . تا اکنون هم در دیار اسلام عمل نوشتن کتاب باقی است خصوصا نوشتن قرآن شریف . (کجا کیان) را عادت این است که کتب شریعتشان را مشایخ ایشان بنویسند . مستنسخ مخصوص باجرت گرفته برای حرمت این کتب بتائی و تأمل درخانه خود می نویسند و خرج آنرا از همه روی بعهده میگیرند . بسیاری از ملل از آنان هم که از ادب و ظرافت و از علوم و صنعت در ایشان بهره ایست عوام ناس و قمرای ایشان نوشتن و خواندن نمیخوانند بعکس بلاد افرنج که این قدر مولع بمعرفت فنون و علومند که غنی و فقیر بزرگ و حقیر مرد وزن همه صاحب سواد و صاحب قلند بلکه اول تربیت

ایشان بخواندن و نوشتن است اهل اسلام را حاجت بسفارش یا موختن قرآن نیست چه فضل آموختن قرآن از آفتاب روشن تر است .

پیش ازین در زمانی که چیزی مانند کاغذ نبود تا بر آن خط نویسند این معنی مانع تقدم کتابت بود مثلا ناچار بودند بنوشتن خطوط بر پوستها . اما بعد از ان صنعت کاغذ بظهور پیوست و عمل کتابت و خوشنویسی بمیان آمد . و بعد از عمل چاپ و طباعت بجهت ارزانی کتاب علوم و معارف بیلاذ افرنج منتشر گردید . اینک این دوره بجا و دوره پیش بجا که اهل یکی دنیا آداب و رسوم خود را بر پوستهای حیوانات و مصریان بر بر کهای سایر درختان و هندیان بر بر کهای نخل خرما می نوشتند .

(فصل چهارم در رامشگری)

در هر جا که مردمان بشنیدن موسیقی مألوف و مشعوفند رامشگری و رقص نیز در آنجا متداولست . گویند که رقص رنج سو کواری و بندکی قهری را بر انسان کواری میکنند . هیچ

گروهی برقص حر بستر از سیاهانی نیستند که
 در هنگام روز بخدمات شاقه مشغول و در شب
 تا صبح با آواز تنبور و مزمار مشغول میباشند
 خواه در زاد و بوم خود و خواه در دیار غربت .
 در پاره جزایر (امریکا) اسپران و بندکان
 یادوری از اهل و اوطان و اشتغال ایشان سراسر
 روزها بشغلهای کران و در زیر تازیانه
 ستمکاران شبها پیرامون یکدیگر فراهم آمده
 بطرز بلاد خود برامش و پای کوبی میپردازند
 و باین دست آویز تلخکامی بندگی ورنج و تعب
 کارگری را بر خود هموار و کوارا میسازند .
 چنانچه هر که آنهمه حرص و آزار ایشان را
 در جستن و برجستن می بیند می پندارد که در روز
 بجهت نه پرداخته اند و نمی پندارد که آنان در هنگام
 روز با تاب آفتاب و با آن هواهای کلوگیر
 روز تا شام مشغول کارگری ورنج بری بوده اند .
 در شبهای تعطیل همه کشاورزان حوال و حوش
 جمع گردیده سراسر با آواز و ساز تنبور
 و کدوهای پر از چوب که بنوعی مخصوص
 میخیزاند عیث و شادی میرانند و زنانشان نیز
 اطراف ایشان را گرفته آواز خنیاگری

خود را بساز و نواز اینان منضم بسازند .
 طریقه غناء ایشان آنکه دختری شروع
 بغنا میکند و دیگری جواب او را با همان لحن
 و آهنگ باز میدهد . و طریقه رقص اینکه
 مردی با زنی پیای کوبی و دست افشائی
 برمیخیزند چون خسته شدند آن دو نشسته
 دوتن دیگر برمیخیزند . بدین گونه عیش و نشاط
 میرانند تا صبح میشود .

در ایام عید در (امریکا) بندکان راسه
 روز آزادی و تعطیل میدهند تا بهترین رخت
 و جاهای خود را می پوشند و تا جان در بدن
 دارند درین سه روزه پیای کوبی می پردازند
 و بعد از آن باز بسر کار خود میروند . در بعض
 بلاد کرمسیر مردم را رغبتی چندان برقص نمی
 باشد . طبیعت بعض اهل مشرق از سرد
 سیریان نیز باشدت حرکت رقص موافق
 نیست . گویند که یکی از اهل چین بانگیزی
 که دید سخت مولع برقص است گفت چرا
 اینهمه زحمت بر خود میدهید برای اینکه خود را
 خسته و بیحال سازید و چرا این دقت خود را
 مصروف کارهای عمده خود نمی سازید . این